



فصلنامه علمی پژوهشی اخلاق پژوهی

سال چهارم • شماره اول • بهار ۱۴۰۰

Quarterly Journal of Moral Studies
Vol. 4, No. 1, Spring 2021



فضیلت، عدالت و قانون طبیعی از نگاه السدیر مک‌ایتتایر

مریم اردشیر لاریجانی* | عبدالله عابدی فر**

10.22034/ETHICS.2021.49817.1446

چکیده

رویکرد فیلسوفان اخلاق مدرن به مفاهیم اخلاقی ای چون فضیلت، عدالت و همچنین نظریه قانون طبیعی نسبت به رویکرد فیلسوفان پیشامدرن - سنت ارسطویی - توماسی - تفاوت‌های چشمگیری دارد. هدف مقاله حاضر بررسی این تفاوت‌ها از منظر السدیر مک‌ایتتایر و تبیین نگاه احیاگرایانه او نسبت به رویکرد فلسفه پیشامدرن در خصوص این مفاهیم اخلاقی است. بنا به دیدگاه مک‌ایتتایر، فضیلت، عدالت و قانون طبیعی - در دیدگاه فیلسوفان مدرن - از بافت، محتوای تاریخی و انسان‌شناسی واقعی تهی شده‌اند و فیلسوفان مدرن، مفهوم وظیفه و منفعت را به جای مفهوم «فضیلت» قرار داده و بر نگرشی فردگرایانه صحنه می‌گذارند که با آن نمی‌توان درکی از فضیلت حاصل کرد. به عقیده او، برای فهم و پروراندن فضیلت در فرد باید به فعالیت اجتماعی، بستر و سنت تاریخی توجه کرد. در نظر او، بهترین بافت فلسفی که مفهوم فضیلت در آن بدین نحو پرداخته شده است، سنت فلسفی ارسطویی - توماسی است؛ همین‌طور فیلسوفان مدرن در مورد عدالت، به معنای صوری و انتزاعی آن توجه کرده و وظیفه عدالت را پاسداری حقوق فردی و خیر خصوصی قلمداد کردند؛ در حالی که عدالت در سنت فلسفی ارسطویی - توماسی، فضیلتی است که باید به هر کس با توجه به شایستگی‌اش نسبت به خیر مشترک جامعه، سهمی داده شود. فیلسوفان مدرن، نظریه قانون طبیعی را بر انسان یا سوژه استعلایی استوار کرده‌اند که در فلسفه پیشامدرن، بر تمایلات یا گرایش‌های انسان ساده و عادی مبتنی شده بود.

کلیدواژه‌ها

مک‌ایتتایر، فضیلت، عدالت، قانون طبیعی، سوژه استعلایی، انسان عادی.

* استادیار گروه فلسفه اخلاق دانشکده الاهیات دانشگاه قم، قم، ایران. | m.larijani@qom.ac.ir

** دانشجوی دوره دکتری فلسفه اخلاق دانشگاه قم، قم، ایران. (نویسنده مسئول) | abdollahabedifar@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۳/۱۰ □ تاریخ تولید: ۱۴۰۰/۰۳/۳۱

مقدمه

در بررسی نگاه مک‌اینتایر نسبت به مفهوم «فضیلت»، نشان داده می‌شود که به اعتقاد مک‌اینتایر، بر اساس نگرش فردگرایانه موجود در سنت لیبرالیسم و فیلسوفان مدرن نمی‌توان درکی از فضیلت داشت، بلکه برای فهم و پروراندن فضیلت در فرد باید به فعالیت اجتماعی، بستر و سنت تاریخی توجه کرد. برای مک‌اینتایر، بهترین بافت فلسفی که مفهوم فضیلت در آن بدین نحو پرداخته شده است، سنت فلسفه ارسطویی-توماسی است. این سنت، نخست فضیلت را به مثابه وارد شدن در عمل و فعالیت می‌داند که افراد در این فعالیت‌ها در پی خیرات هستند؛ این خیرات دو نوع‌اند: یک نوع، خیرات بیرونی^۱ یا خیرات مثبتی بر کارآمدی^۲ است که ثروت، شهرت و افتخار نمونه‌های آن به حساب می‌آیند. نوع دیگر، خیرات درونی یا خیرات مثبتی بر فضیلت و برتری هستند که معیار اعمال انسان‌ها هستند؛ خیراتی نظیر عدالت، شجاعت و صداقت در این گروه جای می‌گیرند.

به باور مک‌اینتایر، فیلسوفان مدرن، خیر درونی یا خیر مثبتی بر برتری یا فضیلت را از فعالیت‌ها کنار گذاشته‌اند و توجه خود را کاملاً به خیر بیرونی یا خیر مثبتی کارآمدی معطوف کردند.

به ادعای مک‌اینتایر، اعمال انسان حتی ساده‌ترین نوع آن، تنها وقتی فهمیده می‌شوند که تیت‌ها، بافت‌های اجتماعی و زمانی که در آن رخ داده، درک شوند و آن بافت اجتماعی و تاریخی که فرد تلاش می‌کند در آن با فعالیتش به خیری برسد از طریق سنت شکل می‌گیرد. به طور کلی، سنت‌ها آن چیزی هستند که تاریخ روایت فردی و اجتماعی را قابل فهم می‌کنند.

مک‌اینتایر - در خصوص مفاهیم «عدالت و قانون طبیعی»^۳ - معتقد است که فیلسوفان مدرن، این مفاهیم را از ساحت عمل و انسان‌شناسی پیشامدرن که فهم واقعی از طبیعت انسان داشتند، جدا کرده؛ به ساحت انسان‌شناسی استعلایی و صوری کشاندند که هیچ‌گونه محتوا و بار تاریخی ندارد.

سعی پژوهش حاضر این است که موضع انتقادی مک‌اینتایر نسبت به نگاه فیلسوفان مدرن - در رابطه با موارد پیش گفته - را بررسی کرده و نظریه بدیل او را - که با امداری از فیلسوفان سنت پیشامدرن، صورت‌بندی و بازآفرینی کرده است - توضیح دهد.

1. external goods
2. the goods of effectiveness
3. theory of natural law



۱۲۰

مفهوم فضیلت

شاید بتوان در دیدگاه مک‌اینتایر در خصوص نظریه اخلاقی اش به طور کلی دورویکرد سلبی و ایجابی را از هم بازشناخت؛ در رویکرد سلبی، او به فیلسوفان مدرن می‌تازد و معتقد است که آنها، مفاهیم اخلاقی را بدون بافت تاریخی در نظر گرفتند و این مفاهیم را به‌گونه‌ای وصف نهادها کرده‌اند. نمونه بارز آن را می‌توان در مورد عدالت در نظریه جان رالز دید که می‌گوید: «عدالت، نخستین فضیلت نهاد اجتماعی است». مک‌اینتایر معتقد است که «سنت لیبرالیستی با این کار به جای اینکه فضایل را در شخص پیروان آن را از اساس تخریب می‌کند یا به کناری می‌نهد» (Mason, 1996, p. 191). از نظر مک‌اینتایر، بنیان فضایل در اعمال است، ولی در دنیای مدرن، اعمال را کنار گذاشتند یا با نهادها خلط کردند. به بیان او، «شطرنج، فیزیک و طب اعمال‌اند؛ باشگاه‌های شطرنج، آزمایشگاه‌ها، دانشگاه‌ها و بیمارستان‌ها نهاد هستند. اعمال بدون فضایل، بدون عدالت، شجاعت، صداقت نمی‌توانند در برابر قدرت مخرّب نهادها مقاومت کنند» (مک‌اینتایر، ۱۳۹۳، ص ۳۲۹-۳۲۸). ادعای اصلی مک‌اینتایر در کتاب در پی فضیلت آن است که شرایط سیاسی و اجتماعی که مختص مدرنیته هستند ضد فضایلند. این اختلافات جدید و مدرن - به لحاظ عقلانی - غیر قابل حل‌اند؛ زیرا موقعیت‌های ناسازگار، از تعدادی مقدمات ناسازگار استفاده می‌کنند؛ مقدماتی که مشتمل بر مفاهیمی هستند که اساساً معنایشان را از بسترهای تاریخی مختلف به دست آورده‌اند. مفاهیم جدید (همچون حق و نفع) در نگاه مک‌اینتایر به کلی ساختگی‌اند؛ در حالی که مفاهیم قدیمی‌تر (همچون شایستگی) از زمینه‌هایی که برای معنایشان ذاتی بوده‌اند، جدا شدند، یعنی این معانی، بدون آن بسترها از معنای خود خالی گشته‌اند (Mason, 1996, p. 193).

مک‌اینتایر برای مقابله با این نوع نگاه، رویکرد ایجابی اش را مطرح می‌کند که احیای نظریه‌ای اخلاقی در راستای سنت ارسطویی-توماسی است.

برای بررسی نگاه مک‌اینتایر نسبت به «فضیلت» باید به کتاب در پی فضیلت رجوع کرد. او در نیمه دوم این کتاب، به بررسی نقش فضیلت در انتخاب‌ها و شکل‌دهی اعمال افراد به عنوان عاملان عقلانی می‌پردازد. او با فرد منزوی^۱ در وضعیت طبیعی^۲ هابز و روسو مخالف است،

1. isolated individual

2. states of nature



برای مک‌اینتایر، عاملان انسانی به‌طور طبیعی اجتماعی هستند، به‌عنوان عضوی از اعضای جامعه به جهان وارد می‌شوند و به‌عنوان عضو آن جامعه، دینی به آن جامعه دارند. این اعضای جامعه، برتری یا فضیلت‌های را می‌یابند و با پروراندن فضیلت و جُستن خیر در روابطشان، زندگی خوب را در آن جامعه احیاء می‌کنند (Lutz, 2012, p. 148).

از نظر مک‌اینتایر - در سنت تاریخی - با سه مفهوم متفاوت از «فضیلت» مواجهه‌ایم: فضیلت در دیدگاه هومر؛ فضیلت در دیدگاه ارسطو، عهد جدید و آکوئیناس و فضیلت در دیدگاه فرانکلین. «فضیلت در دیدگاه هومر، کیفیتی است که تجلّی آن، شخص را قادر می‌سازد تا دقیقاً بر طبق آنچه نقش اجتماعی کاملاً معین او اقتضا دارد عمل نماید» (مک‌اینتایر، ۱۳۹۳، ص ۳۱۲) به عبارت دیگر، «در شرح هومر از فضایل - و به صورت کلی‌تر در جوامع قهرمانی - به‌کارگیری هر فضیلتی نمایشگر اوصافی است که برای متحمل شدن نقشی اجتماعی و برای ارائه مزیت در حوزه تقریباً مشخص عمل اجتماعی لازم است: مزیت داشتن همانا مزیت و برتری در جنگ یا در بازی‌هاست (مک‌اینتایر، ۱۳۹۳، ص ۳۱۷).

فضیلت در دیدگاه ارسطو، عهد جدید و آکوئیناس، «کیفیتی است که فرد را قادر می‌سازد تا به سوی دستیابی غایت مشخصاً بشری - اعم از طبیعی و فوق طبیعی - حرکت کند». (مک‌اینتایر، ۱۳۹۳، ص ۳۱۴) شرح عهد جدید از فضایل، از حیث محتوا با شرح ارسطو خیلی تفاوت دارد، اما «درست مثل ارسطو، در عهد جدید نیز «فضیلت» کیفیتی است که به‌کارگیری آن، ما را به تحصیل غایت بشر رهنمون می‌کرد. البته، خیرِ انسانِ خیری فوق طبیعی است؛ نه فقط طبیعی، ولی آنچه فوق طبیعت است طبیعت را جبران و تکمیل می‌کند» (مک‌اینتایر، ۱۳۹۳، ص ۳۱۲).

«فضیلت در دیدگاه فرانکلین، کیفیتی است که برای دستیابی به موفقیت‌های دنیوی و اُخروی سودمند باشد» (مک‌اینتایر، ۱۳۹۳، ص ۳۱۴). «شرح فرانکلین از «فضیلت»، مثل ارسطو غایت‌گرایانه است؛ ولی - بر خلاف شرح ارسطو - سودانگازانه است» (مک‌اینتایر، ۱۳۹۳، ص ۳۱۴).

مک‌اینتایر معتقد است که ما می‌توانیم بین این مدعیات رقیب در باب فضایل، مفهوم اصلی واحدی را کشف کنیم. «این مفهوم اصیل ما را قادر می‌سازد تا آن باورهایی را که مربوط به فضایی هستند که اصالتاً به آن سنت تعلق دارند را به وضوح از باورهایی که چنین نیستند، تمییز دهیم. تعجبی ندارد که این مفهوم احتمالاً مفهوم مرگبی باشد که اجزای مختلف آن از مراحل مختلف تحوّل این سنت به دست آید. از این رو، خود این مفهوم به یک معنا، تاریخ سنتی را مجسّم می‌دارد که خود حاصل آن است» (مک‌اینتایر، ۱۳۹۳، ص ۳۱۶).

هر چند مک‌این‌تایر - در کتاب در پی فضیلت - مفهوم اصلی «فضیلت» را در چارچوب ارسطویی - توماسی ریشه‌یابی می‌کند، اما در آثار متأخرش، یعنی در کتاب حیوان وابسته عاقل^۱ مفهوم اصلی فضیلت در این سنت را به صورت پخته‌تر و دقیق‌تر دنبال می‌کند و - به تبعیت از ارسطو و آکوئیناس - فضیلت را به عنوان «کیفیت»^۲ تعریف می‌کند. او بین دو نوع کیفیت ذهن یا نفس^۳ (فضایل عقلی) و کیفیت شخصیت^۴ (فضایل اخلاقی) تمایز قائل می‌شود و بر این باور است که کیفیت نفس و کیفیت شخصیت - که هر کسی را قادر می‌سازند تا خیرات مربوطه را تشخیص دهد و از مهارت‌های مربوطه در دستیابی به آنها بهره‌بردار - برتری‌هایی هستند که معلم یا استاد را از شاگرد یا دانش‌آموز یا دانشجو متمایز می‌کنند یا باید متمایز کنند (MacIntyre, 1999, p. 92)

«عقل عملی»^۵ با فضایل ذهن، به کار انداخته می‌شود تا خیرات در وضعیت معین، شناسایی و به موقع انتخاب شوند. برای مک‌این‌تایر، فضایل ذهن، فضایل دانش^۶ و شناخت^۷ هستند. فضایل شخصیت (فضایل اخلاقی)، فضیلت عمل یا کنش^۸ هستند و با اعمال انجام شده در موقعیت‌های خاص آشکار می‌شوند. هر دو نوع فضایل به سه دلیل ضروری هستند:

- الف) خودمختاری اخلاقی^۹ به دستیابی فضایل عقلی و اخلاقی معینی بستگی دارد (هدف از داشتن فضیلت، خودمختاری شخصی^{۱۰} است).
- ب) فضایل برای آموزش دیگران، در دستیابی به خودمختاری اخلاقی ضروری است؛ (هدف از داشتن فضیلت، آموزشی^{۱۱} است).
- ج) بعضی فضایل اخلاقی و عقلی برای محافظت از خود و دیگران از غفلت، حماقت، بدخواهی، عدم درک و حرص و طمع دیگران ضروری است (هدف از داشتن فضیلت، حفاظتی^{۱۲} است) (Mauri, 2008, pp. 262-263).

1. *Dependent Rational Animals: Why Human Beings Need the Virtues*

2. quality

3. mind

4. character

5. practical reasoning

6. knowledge

7. recognition

8. action

9. moral autonomy

10. personal autonomy

11. educational

12. protective





به اعتقاد مک‌اینتایر، اگر بخواهیم هسته مرکزی مفهوم فضیلت را بفهمیم، دست‌کم باید سه مرحله را در سیر منطقی این مفهوم تشخیص دهیم؛ سه مرحله‌ای که بر هم مبتنی هستند و هر مرحله دارای پیشینه مفهومی خاص خود است.

در مرحله اول از پیشرفت فضیلت، فضیلت به‌عنوان یک برتری^۱ قلمداد شده است؛ آنچه مک‌اینتایر آن را «عمل»^۲ نامیده است. در مرحله دوم، فضیلت به‌عنوان «نظم‌روایی زندگی یک انسان واحد»^۳ توصیف می‌شود. در مرحله سوم، مفهوم فضیلت به‌عنوان مفهومی که ناشی از «سنت اخلاقی»^۴ خاصی است، در نظر گرفته می‌شود (مک‌اینتایر، ۱۳۹۳، ص ۳۱۶-۳۱۷).

الف) مرحله اول؛ پایه فضایل در «عمل»

مک‌اینتایر در پایان نامه ارشدش با عنوان معنای احکام اخلاقی^۵ معتقد است که نظریه اخلاقی اولاً و بالذات باید هم‌دل‌نگرانی عمل (کنش)^۶ داشته باشد و عمل نمی‌تواند صرفاً به روش انتزاعی دیده شود و تأکید می‌کند که اخلاق، کاریست اصول یا قواعد انتزاعی بر حقایق نیست، بلکه بررسی عمل است. او در این پایان‌نامه، سعی می‌کند نشان دهد که فلسفه اخلاق مدرن هیچ معیاری ارائه نمی‌دهد که شخص بتواند ارزش اخلاقی قضاوت‌های عملی‌اش را تعیین کند. مک‌اینتایر با تمرکز بر مفهوم «عمل»، در پی پاسخ به سؤالاتی از این قبیل است: چگونه شخص متوجه شود که آیا عمل خاص در این شرایط خوب است یا نه؟ یا اینکه بین دو عمل در شرایط معین دریابد که کدام عمل بهتر است؟ یا چه دلیل خوبی وجود دارد که عملی خاص بر دیگری رجحان دارد؟ که البته، به اعتقاد او، در فلسفه مدرن نمی‌توان برای این

1. excellence

2. practice

3. The narrative order of a single human life

تفسیر مک‌اینتایر از زندگی انسان، تحت تأثیر تصور قرون وسطایی است که انسان را اساساً «در مسیر بودن (in via)» ملاحظه می‌کردند. آنچه به مک‌اینتایر اجازه می‌داد چنین ادعا کند که وحدت‌روایی خاصی بر زندگی بشر حاکم است، برداشتی از زندگی به‌عنوان «تلاش» یا «سفر» بود. از این‌رو، خود (self) به یک شخصیتی گره خورده و وحدت آن به عنوان وحدت شخصیت با روایت تجسم می‌یابد. ساخت هویت شخصی پیرامون پرسش «زندگی خوب چیست؟» می‌چرخد. روایتی وحدت‌یافته، مبنایی برای شکل‌گیری هویت شخصی را شکل می‌دهد (Mela, 2011, p. 103).

4. moral tradition

5. *The Significance of Moral Judgments*

6. action

پرسش‌ها راه حلی یافت (Ward, 2017, p. 7). عمل اخلاقی یا عمل انسان آزاد، شامل تصمیماتی برای انجام کارهایی در جهت دستیابی به اهداف است و نیز شامل درک الزامات اعمال اخلاقی افراد برای کل اهداف مختلفی است که فاعلان انسانی در پی آن هستند. به این معنا «برای اینکه اخلاقی عمل کنیم، باید بدانیم چگونه عمل کنیم» (MacIntyre, 1951, p. 56). دانش اخلاقی همچون نوعی مهارت یا بصیرت است و نه صرف دانستن قضایا. برخی، نوع اول دانش را «دانستن چگونگی»^۱ و نوع دوم دانش را «دانستن اینکه»^۲ تعبیر کرده‌اند (MacIntyre, 1951, p. 89). نکته مهم این است که شناخت قوانین اخلاقی برای زیست اخلاقی کافی نیست؛ حزم (دوران‌دیشی)^۳ و حکمت^۴ لازم است تا فاعلان اخلاقی بتوانند قوانین را به خوبی اجرا کنند. اگر عمل انسان «دانستن چگونگی» است، پس اخلاق نیز باید بررسی کند چگونه فرد «دانستن چگونگی» را یاد می‌گیرد. مک‌این‌تایر معتقد است:



اخلاق مانند صورت‌های دیگر «دانستن چگونگی» [مثل کشاورزی، شطرنج و...] به فرد می‌آموزد چگونه درون آن اجتماع-اجتماعی که زبان و معیارهای مشترک قضاوت‌های اخلاقی‌اش را شکل می‌دهد- اخلاقی عمل کند. او به این نتیجه می‌رسد که اخلاق یک عمل انتزاعی در ارزیابی واقعیت‌ها نیست، بلکه بررسی عمل انسان آزاد و بررسی شرایطی است که فاعلیت^۵ انسان عاقل را میسر می‌کند (MacIntyre, 1951, p. 672).

مک‌این‌تایر در مقاله «چه چیزی اخلاق نیست»،^۶ اشاره می‌کند که رویه‌های فلسفه اخلاق مدرن برای عمل اخلاقی واقعی، غیر ضروری‌اند؛ در حالی که کتاب‌های درسی فلسفه اخلاق^۷ از انواع ماکسیم‌ها / اصولی^۸ بحث می‌کنند که باید «وفای بعهد، گفتن حقیقت و مواردی از این دست» را رهبری کنند، اما اصول اخلاقی از این دست به هیچ وجه فاعلان واقعی را در زندگی واقعی راهنمایی نمی‌کنند» (MacIntyre, 1957, p. 334). «اصول یا قاعده کلی ما را راهنمایی نمی‌کنند؛ زیرا

1. knowing how
2. knowing that
3. prudence

۴. یکی از معادل‌های prudence، در کتب لغت کلمه wisdom (حکمت) است که به نظر در کنار «حزم» معنای کامل‌تری را انتقال می‌دهد.

5. agency
6. "What Morality is Not"
7. moral philosophy textbooks
8. maxims

نیازی به راهنمایی نداریم؛ ما می‌دانیم چه کنیم و گاهی اوقات، این کار را بدون هیچ‌گونه اصول یا قاعده کلی انجام می‌دهیم یا حتی برخلاف تمام اصول که می‌دانیم انجام می‌دهیم» (MacIntyre, 1978, p. 106). بنابراین، برای مک‌اینتایر، اخلاق «دانستن اینکه» نیست، بلکه «دانستن چگونگی» است.

مک‌اینتایر در کتاب حیوان وابسته عاقل - همانند مکتوبات پیشین اش - معتقد است که شناخت اخلاقی برای زیست اخلاقی کافی نیست؛ حزم (دوراندیشی) و حکمت لازم است تا فاعلان اخلاقی بتوانند قوانین را به خوبی اجرا کنند. «دانش عملی توأم با مهارت برای عمل فضیلت‌مندانه، همیشه پیش از پیروی از قانونی است که از دانستن صرف قضایا نشأت می‌گیرد» (MacIntyre, 1999, p. 93). شخص دارای مهارت عملی یا بصیرت در غیاب یک قاعده و همچنین در مواردی که هنگامی‌ها عام نمی‌تواند بر امور خاص اعمال شوند، می‌تواند قضاوت کند (<https://www.iep.utm.edu/mac-over>).

بنابراین، برای مک‌اینتایر پایه و اساس مفهوم فضیلت، «عمل» است. او منظور خود از «عمل» را این‌گونه بیان می‌کند:

منظور من از «عمل» عبارت است از هر شکل منسجم و پیچیده از فعالیت‌های بشری که - از حیث اجتماعی - بر اساس همکاری استوارند و از طریق آن عمل، خیرهایی که نسبت به آن شکل فعالیت جنبه درونی دارند در جریان تلاش برای دستیابی به معیارهای مزیتی که با آن شکل فعالیت مناسب‌اند و تا حدی در تعریف آنها اخذ می‌شوند، تحقق می‌یابند؛ با این نتیجه که توانایی‌های بشر برای دستیابی به مزیت و تصورات بشر از غایت‌ها و خیرهای مشتمل در آن، به نحوی روشمند توسعه می‌یابند (مک‌اینتایر، ۱۳۹۳، ص ۳۱۸).

عمل در نظریه مک‌اینتایر، چند ویژگی اساسی دارد: نخستین ویژگی این است که اعمال سرمنشأ معیارها هستند و هیچ معیاری مقدم بر اعمال وجود ندارد؛ زیرا معیارها اساساً از خود اعمال ناشی می‌شوند. برای مثال، برتری در شطرنج تنها می‌تواند بر اساس قواعدی که از خود این بازی ایجاد می‌شود، شکل گیرد. دومین ویژگی این است که اعمال، ثابت نیستند، بلکه تغییر می‌کنند. معیارها و اهداف اعمال از برتری به‌طور دائم با قضاوت‌های محتاطانه شرکت‌کنندگان نشان بازسازی می‌شوند. سومین ویژگی نیز این است که اعمال، حامل معیارهای اخلاقی هستند. پیگیری صحیح «معیارهای برتری» یک عمل تنها از طریق تحقق خیرات درونی آن عمل ممکن



است (Lutz, 2004, pp. 41-42).

خیر بیرونی تنها به طور مستمر با عمل مرتبط است و در اصل مستقل از آنها به دست می آید. او قدر و منزلت، موقعیت و پول را خیر بیرونی در نظر می گیرد (Mason, 1996, pp. 191-192). خیر بیرونی مشخصاً به نحوی است که کسی هر چقدر سهم بیشتری داشته باشد، سهم دیگر افراد کمتر خواهد بود. بنابراین، خیرهای بیرونی معمولاً موضوع رقابت‌هایی هستند که در آن باید برنده و بازنده هر دو وجود داشته باشند (مک‌اینتایر، ۱۳۹۳، ص ۳۲۳).

خیرات بیرونی ممکن است فرد را به سمت نوعی موفقیت عملی سوق دهند، اما انگیزه‌ای که فرد برای دستیابی صرف به خیرات بیرونی دارد، صرفاً تظاهر به خیرات مبتنی بر برتری یا افضلیت را نشان می‌دهد و به همین جهت، فردی که به واسطه خیرات بیرونی انگیزه شده است، ممکن است تقلب کند تا پاداش خود را دریافت کند (Lutz, 2004, pp. 41-42)، اما «خیر درونی - در واقع - نتیجه رقابت برای کسب خیر برتری است، ویژگی آنها این است که دستیابی بدان‌ها، خیری است برای تمامی جماعتی که در آن عمل شرکت دارند» (مک‌اینتایر، ۱۳۹۳، ص ۳۲۳). هنگامی که شخصی با خیر درونی انگیزه می‌شود، انگیزه‌ای برای رسیدن به یک برتری صادقانه در یک عمل بروز می‌یابد و تقلب برای او یک امر زیان‌بخش می‌شود. تعقیب برتری صادقانه نیازمند صداقت و انصاف یا آنچه‌ی است که آکوئیناس «عدالت» می‌نامد. در تعقیب برتری صادقانه، شکست صادقانه، مطلوب‌تر از موفقیت فریبکارانه است^۱ (Lutz, 2004, pp. 41-42).

از آنجا که فیلسوفان مدرن و سنت لیبرالیسم، فضایل را به حاشیه رانده‌اند، طبیعتاً به دنبال

۱. مفهوم «عمل»، در کتاب عدالت چه کسی؟ کدامین عقلانیت؟ جایگاه زیادی ندارد؛ در حالی که در کتاب در پی فضیلت جایگاهی اصلی و مهمی برای بیان فضایل دارد. چنان‌که دیوید میلر خاطر نشان کرده است، مک‌اینتایر در کتاب عدالت چه کسی؟ کدامین عقلانیت؟ نوعی فعالیت سیستماتیک سخن‌راند و میان خیرات مبتنی بر برتری و خیرهای مبتنی بر کارآمدی، تمایز قائل شد؛ تمایزی که منحصراً به این تمایز میان خیرهای درونی و خیرهای بیرونی مرتبط است. ارسطو قهرمان کتاب در پی فضیلت است و آکوئیناس قهرمان کتاب عدالت چه کسی؟ کدامین عقلانیت؟ است. در کتاب اول، بدیل برتری یا ترجیح بر لیبرالیسم، اخلاق فضیلت است که دلیل اصلی آن را در درجه اول به خاطر نقش افراد در برپا داشتن اعمال دانسته و شرح معینی از عدالت زمینه برپا داشتن اعمال می‌داند؛ اما در کتاب عدالت چه کسی؟ کدامین عقلانیت؟ شرح ارسطویی از عدالت، به گونه‌ای ارائه شده است که با شرح تومیستی همراه شد. در این شرح، اعمال دیگر جایگاه مرکزی را برای مک‌اینتایر بازی نمی‌کنند و عدالت قبل از هر چیز بر اساس قانون درک می‌شود. عادل بودن، یعنی مطابق با آن چیزی که قانون - خواه قانون طبیعی خواه قانون وضعی - می‌خواهد. مک‌اینتایر، در پی نوشت ویراست دوم کتاب در پی فضیلت و نیز در دیباچه کتاب عدالت چه کسی؟ کدامین عقلانیت؟ به این تغییر رویکرد، اشاره کرده است (Miller, 1994, p. 246-248).



پرداختن نظریه‌ای در باب فضایل نبوده‌اند و در نتیجه، مبنایی هم برای یک دیدگاه مشترک برای فضایل ارائه نکرده‌اند. از این‌رو، اهمیتی که مک‌این‌تایر برای فضایل و نقش عمل در فضایل قائل است - در مقابل سنت فیلسوفان مدرن - برجستگی و اهمیت خود را به خوبی نشان می‌دهد. از جمله مواردی که فیلسوفان مدرن موجب کم‌رنگ شدن و به حاشیه رفتن فضایل شدند می‌توان به موضوع کار و شغل اشاره کرد که از خانه^۱ به بازار^۲ انتقال داده شد؛ بازاری که رذایلی مثل مال اندوختن و طمع را ترویج می‌کند. کار و شغل در مدرنیته اساساً وسیله‌ای برای خیر بیرونی شد و از قلمرو عمل خارج شد؛ عملی که شامل به‌کارگیری فضیلت در تحقق خیرهای درونی‌اش بود. فیلسوفان مدرن تأکید زیادی بر این ایده دارند که دولت باید در رقابت برای دستیابی به خیر، بی‌طرف باشد و از این‌رو، نمی‌تواند نوعی چشم‌انداز اخلاقی را ترویج کند که شامل کیفیات اخلاقی مهمی همچون عدالت، صداقت و شجاعت - که از خیرات درونی هستند - ترویج کند (Mason, 1996, pp. 193).

ب) مرحله دوم شکل‌گیری فضیلت: زندگی به‌عنوان یک روایت واحد

مک‌این‌تایر مدعی است که در بحث تغییر و فروپاشی تجربیات اخلاقی مقارن با طلوع مدرنیته است. هر مرحله از بروز تصورات مدرن درباره احکام اخلاقی با مرحله‌ای از بروز تصورات مدرن درباره هویت^۳ متناظر است؛ منتهی در سنت، مفهوم نفس، خود یا هویت که وحدتش در روایت یکپارچه و وحدت‌یافته‌ای^۴ نهفته بود که از تولد تا مرگ - همچون روایتی از آغاز تا پایان - را به هم پیوند می‌داد و البته، فیلسوفان مدرن هویت فردی را با ویژگی‌های افعال فردی، یعنی «اتمیک کردن» افعال انسان‌ها همراه کرده‌اند. به نظر مک‌این‌تایر، جدایی افعال فردی از یک‌دیگر در زندگی شخصی، آنها را از بسیاری از سرچشمه‌های عقلانیتشان جدا می‌کند. به عقیده او، اعمال انسان حتی ساده‌ترین نوع آنها تنها زمانی فهمیده می‌شوند که نیت، بافت‌های اجتماعی و زمانی که در آن رخ داده‌اند به‌طور پیوسته و وحدت‌یافته درک شوند. او می‌گوید، این سؤال که یک شخص در حال انجام چه کاری است، ممکن است توسط یک ناظر بیرونی به چندین روش

-
1. household
 2. market
 3. selfhood
 4. unified narrative

پاسخ داده شود. ممکن است گفته شود «زمین را می‌کند»، «باغبانی می‌کند» یا «همسر خود را خوشنود می‌سازد». کدام یک از این پاسخ‌ها صحیح است؟ معیار درستی هر یک از این پاسخ‌ها به این بستگی دارد که تیت اولیه این شخص از میان تمام این احتمالات چه باشد؛ اگر تیت اولیه، برای مثال، «همسر خویش را خوشنود کن» باشد، فهم فعل این فرد نه تنها مستلزم فهم موقعیت کلی ای هست که توسط واژه «ازدواج» شکل گرفته است، بلکه زمینه خاصی نیاز دارد که توسط ازدواج به وجود آمده است؛ آیا این مرد قصد دارد با آراستن باغچه مطابق با سلیقه همسرش، او را خشنود کند و یا قصد دارد با انجام برخی کارها موجب خشنودی او شود. اگر افعال و کنش‌های انسانی از افعال حیوانی قابل تمیز هستند، به خاطر این است که ما می‌توانیم از انسان‌ها توضیح و تبیین بخواهیم، پس بدون توضیح هدف علی آن کنش یا قصد و بستر اجتماعی آن فرد، شرح مناسب از افعال یا کنش‌های این فرد ممکن نیست. شرح کافی و مناسب از عمل یک عامل، نیاز به دانستن اهداف بلندمدت و کوتاه‌مدت دارد. شرح مناسبی از اعمال انسانی، در واقع، نوعی روایت تاریخی است (Leahy, 2004, pp. 153-154) به عقیده مک‌اینتایر:



۱۲۹

آنچه من هستم، در اصل همان چیزی است که به ارث می‌برم. گذشته‌ای خاص که در زمان حال من تا حدی حضور دارد. من خود را بخشی از یک تاریخ می‌یابم... یکی از حاملان نوعی از سنت به شمار می‌روم... وقتی مفهوم یک عمل را توصیف می‌کردم، گوشزد کردم که اعمال همواره دارای تاریخ‌اند و اینکه چپستی یک عمل در هر لحظه مفروض، بستگی به نحوه فهمی دارد که غالباً از طریق نسل‌های زیادی به ما انتقال یافته است. به همین جهت، تا جایی که فضایل، ارتباط‌های لازم برای اعمال را فراهم می‌آورند، باید ارتباط با گذشته (و نیز آینده) را همچون زمان حال فراهم آورند (مک‌اینتایر، ۱۳۹۳، ص ۳۷۲).

معقولیت یک عمل، با جایگاه آن در یک توالی روایی شناخته می‌شود. انسان در اعمال و افعالش و نیز در قصه‌هایش بالضروره حیوانی داستان‌گو است. معیارها از اعمال ناشی می‌شوند، اما اعمال از روایات به وجود می‌آیند. روایات؛ اسطوره‌ها، تواریخ و نظریه‌های هستند که روش‌ها، اصول، معیارها و اهداف اعمال را مشخص می‌کنند (Lutz, 2004, p. 43).

به عقیده مک‌اینتایر، «برای روایت خودآگاهی اعمالمان نیاز به دوستانی داریم تا به ما بگویند واقعاً چه کسی هستیم. خودآگاهی بدون ورود دیگران که داوران آنها سنگ محک قابل اطمینان برای آزمایش عقایدمان در مورد خودمان است، غیر ممکن است. بنابراین، خودآگاهی به

فضایلی نیاز دارد که یک عامل بتواند روابط سازنده را حفظ کند و انتقاد دوستان قابل اعتماد را بپذیرد» (MacIntyre, 1999, p. 97).

بنابراین، ما از حیث فردی، «هرگز قادر به دنبال کردن خیر یا عمل کردن به فضایل نیستیم». هم خیر درونی اعمال و هم خیری که در زندگی فردی جست‌وجو شده، بافت وسیعی تر اجتماع را نیاز دارد. مفهوم اجتماع مفهوم «سنت» را می‌گیرد. سنت - در واقع - اجتماع را مشخص و تعریف می‌کند. جست‌وجو برای خیر فردی درون یک سنت تحقق می‌یابد. اگر سوژه‌ای انسانی از این سنت بریده شود، سوژه قادر نیست به فضیلت عمل کند یا خیر اخلاقی را به دست آورد (Mauri, 2008, pp. 261-262).

ج) مرحله سوم: شکل‌گیری فضایل در سنت

مک‌اینتایر با این عقیده الیزابت انسکوم^۱ که نه نگاه وظیفه‌گرایانه کانت و نه فایده‌گرایی میل، نمی‌توانند پایه محکمی برای اخلاق به دست دهند، همدلی داشت. نظر بدیل مک‌اینتایر این بود که «آنچه از تاریخ [و سنت] به دست می‌آید» به عنوان یک منبع معیار در اخلاق پیشنهاد کند (Lutz, 2004, pp. 33-34).

وی در کتاب تاریخچه فلسفه اخلاق^۲ نتیجه می‌گیرد که «مفاهیم اخلاق نه بی‌زمان هستند و نه غیر تاریخی، و درک درستی از پیشرفت تاریخی مفاهیم اخلاقی می‌تواند ما را از هر گونه ادعای مطلق‌گرایی نادرست رها سازد» (MacIntyre, 1966, p. 269). اما از زمان انتشار کتاب در پی فضیلت، مفهوم «سنت» مرکز توجه مک‌اینتایر قرار گرفت. او در این دوران، شاهد نوعی از فلسفه اخلاقی انگلیسی‌زبان بود که مسئله سنت را کنار گذاشته بودند. چالش پیش روی او این بود که باید دفاع و تبیینی از یک نوع تحقیق اخلاقی ارائه دهد که هم تاریخ‌نگارانه و هم کاملاً ضد نسبی‌گرایانه باشد (Angier, 2014, p. 542). سپس مک‌اینتایر در کتاب در پی فضیلت می‌نویسد:

پس یک سنت زنده، همانا استدلالی است که از حیث تاریخی تداوم یافته است و از حیث اجتماعی تجسم پذیرفته و استدلالی در مورد خیرهایی است که آن سنت را

1. Elizabeth Anscombe

2. *A Short History of Ethics*

تشکل می‌دهند. طلب خیر در درون یک سنت از طریق نسل‌ها و گاهی از طریق نسل‌های زیادی گسترش می‌یابد (مک‌این‌تایر، ۳۷۳، ص ۱۳۹۳).

او در کتاب عدالت چه کسی؟ کدامین عقلانیت؟ به سنت به عنوان «استدلالی که از طریق زمان گسترش می‌یابد» اشاره می‌کند (MacIntyre 1988, p. 12).

چند ویژگی از این تعریف قابل توجه است. نخست این که مک‌این‌تایر با تعریف سنت‌ها به عنوان استدلال،^۱ ادعا می‌کند که گزاره‌های صادق و کاذبی را می‌توان در مورد ماهیت خیراتی که سنت‌های مربوطه را تشکیل می‌دهند، مطرح کرد. حقایق اخلاقی در مورد خیر یک فرد خاص است که فهمی از «تاریخ روایی» این فرد به دست می‌دهد (Leahy, 2004, p. 158). اینکه چه چیزی برای فلانی خوب یا بد است بستگی به ویژگی آن روایت معقولی دارد که وحدت حیات او را فراهم می‌آورد (مک‌این‌تایر، ۱۳۹۳، ص ۳۷۳).

دوم این که تعریف سنت‌ها به عنوان استدلالی که به باورهای اخلاقی، ارزش‌ها و اعمال یک جامعه معنا می‌دهند، به عنوان ارزش‌های ثابت و غیر قابل تغییر به تواتر به ارث نرسیده‌اند؛ در عوض، سنت‌ها کیفیت زندگی محتوایی را به ارث گذاشته‌اند که نشانگر این است که این محتوا بخشی از استدلال مستمر است که (...) گاهی در بین بسیاری از نسل‌ها وجود داشته و دارد. سوم این که بافت اجتماعی و تاریخی که در آن تلاش فرد در راستای خیرات صورت می‌گیرد، در قالب سنتی تعریف می‌شود که بخشی از زندگی و اجتماع آن فرد را تشکیل می‌دهند. مک‌این‌تایر استدلال می‌کند که سنت‌ها آن چیزی هستند که «تاریخ روایت» فردی و اجتماعی را

۱. مک‌این‌تایر در پی نوشت ویراست دوم کتاب در پی فضیلت، پژوهش این کتاب را یک کار در حال پیشرفت نامید که باید با شرحی از عقلانیت تکمیل شود. او این شرح را در کتاب عدالت چه کسی؟ کدامین عقلانیت؟ ارائه کرد. نظریه مک‌این‌تایر در مورد نقش سنت در اخلاق به تقریرش از عقلانیت محدود شده است. عقلانیت، نامی است که مک‌این‌تایر برای منابعی به کار برد که توسط یک فرد یا جامعه صدق و کذب ادعاهای فلسفی ارزیابی می‌شود. وی پارادایمی را برای ترقی عقلانیت، از تقریرات ایمره لاکاتوس (Imre Lakatos) و توماس کوهن (Thomas Kuhn) از ترقی علم وام گرفت. به نظر مک‌این‌تایر، آنجا که آموختیم صدق و کذب را از طریق منابع سنتی که در آن شکل گرفته شده است قضاوت کنیم، از این جهت، عقلانیت محصور در سنت (Tradition-Constituted) است. از آنجا که ما از عقلانیت‌مان برای تعامل با جهان استفاده می‌کنیم و این تعامل، ممکن است کشفیات غیر معمول را به وجود آورد که ما را مجبور به تغییر منابع عقلی سنت‌هایمان کند، عقلانیت به این معنا را عقلانیت سنت‌ساز (Tradition-Constituted) می‌گوید. عقلانیت یک «عمل» یعنی شبیه به یک حرفه است که می‌تواند از طریق ابداع، بهبود یابد که ملحق به سنت پژوهش شود (Lutz, 2004, p. 3).



قابل فهم می‌کنند (Leahy, 2004, p. 158).

تاریخ عمل در زمان ما عموماً و نوعاً در تاریخ وسیع‌تر و طولانی‌تر سنتی ریشه دارد و برحسب آن سنتی فهم‌پذیر می‌شود که عمل به شکل کنونی‌اش از طریق آن سنت به ما انتقال یافته است. تاریخ حیات خود هر یک از ما عموماً و نوعاً در تاریخ وسیع‌تر و طولانی‌تر سنت‌های متعددی ریشه دارد و برحسب آنها فهم‌پذیر می‌شود (مک‌ایتایر، ۱۳۹۳، ص ۳۷۴).

از این‌رو، می‌بینم که سه مرحله از پیشرفت یا تکامل فضیلت بدین‌گونه بود که هر مرحله، مرحله پیشین را از پیش مفروض گرفته و در درون خویش دارد. به عبارتی، مرحله آخر که همان بحث سنت باشد، از قبل، تاریخ روایت فردی و همچنین پایه اجتماعی فضایل را که در عمل است در خود دارد.



عدالت

۱۴۲

«عدالت»، مقوله‌ای است که مک‌ایتایر بدان بسیار توجه کرده است. او اشاره می‌کند که مفهوم عدالت در فلسفه مدرن نسبت به فلسفه پیشامدرن، گذر از ساحت اخلاق فضیلت به ساحت سیاست بوده است. از نظر مک‌ایتایر، این تغییرات در مفهوم عدالت، ریشه در معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی مدرن دارد. به بیان برخی محققین: «به عقیده مک‌ایتایر، در دوره مدرن، مطابق با پیشرفت لیبرالیسم، گذر از فهم اخلاقی قانون (قانون طبیعی) به فهم سیاسی قانون (که نهادها، مالکیت و آزادی سیاسی در قانون محوریت می‌یابند) شکل گرفت». در پایان قرن هجدهم می‌توان گذر از انسان‌شناسی^۱ مبتنی بر زیست‌شناسی ارسطویی (شخص دارای بدن فیزیکی و گوشت و خون) به انسان‌شناسی استعلایی را دید که مبتنی بر سوژه استعلایی^۳ است. این گذر در «پوزیتیویسم قانونی»^۴ برجسته شده است. تبعیت قانون از سیاست، پیشرفت پوزیتیویست را تسریع بخشید. آنها عدالت را تنها به معنای صوری فهمیدند، به همین جهت، لیبرالیست‌ها عدالت را به‌عنوان یک فضیلت اخلاقی نفهمیده‌اند، بلکه به‌عنوان یک معیار سیاسی دانستند. آثار

1. Rafael Ramis-Barceló
2. anthropology
3. transcendental subject
4. legal positivism

جان رالز و رونالد دورکین،^۱ ماهیت سیاسی عدالت را تنها در معنای صرفاً صُوری نشان دادند. برای آنها، قانون مبتنی بر علایق سیاسی است. قانون تنها انتزاعیات، ایدئال‌ها و آزادی‌های صُوری را تضمین می‌کند. از نظر مک‌اینتایر، قانونی توانایی حل اختلافات اخلاقی را دارد که به ذات این اختلافات اخلاقی راه یابد، اما لیبرالیسم نتیجه‌آزیداد اختلاف‌نظرهای اخلاقی حل‌نشدنی است. برای مک‌اینتایر، راه‌حل نهفته در پژوهش انسان‌شناسی و گرایش‌های اخلاقی است. بنابراین، او به تبعیت از ارسطو و آکوئیناس دوباره فضایل طبیعی (عدالت، شجاعت، عفت، و حکمت عملی) را برای حلِ دوراهی‌ها و اختلاف‌نظرهای اخلاقی احیا کرد (Ramis-Barceló, 2013, pp. 193-194).

به نظر مک‌اینتایر، مفهوم عدالت در سنت پیشاروشنگری، به ارزیابی‌ای اشاره دارد که برای دستیابی به خیر مشترک مهم بود. بر اساس این فهم، عدالت در درجه اول، قواعد (در لاتین یوس jus، حالت جمع آن یورا jura) مشخص کردن شایستگی مشارکت هر یک از افراد به خاطر سهم و دینشان برای دستیابی به خیر مشترک بوده است. «هر فرد شرکت‌کننده در ارتباطی، مدیون مشارکت دیگر افراد است» و در درجه دوم، فضیلت «عدالت» به عنوان «... دادن حق و پاداش به هر مقام و شخص بر اساس سهمش در مشارکت اجتماعی است». طبق عقیده مک‌اینتایر، سنت لیبرال برای اینکه خیرات فردی‌شان را دنبال کنند، این مفهوم پیشاروشنگری عدالت را به انباشت حقوق ادعا شده توسط افراد، تحریف کرده‌اند؛ در حالیکه این مفهوم پیشاروشنگری عدالت بر قاعده اجتماعی (یورا) که برای تعیین شایستگی هر فرد به خاطر سهمش به خیر مشترک بود، مبتنی است. چگونه این تغییر در فهم «یورا؛ jura» یا قواعد یا قوانین اجتماعی برای تعیین شایستگی حقوق فردی، موجب تحریف مفهوم عدالت شد؟

در فلسفه ارسطو و آکوئیناس، عدالت بر مبنای شایستگی تعریف می‌شد؛ اینکه حق هر کس را بر اساس شایستگی تعیین می‌کردند که سهمی نسبت به خیر مشترک داشت. مک‌اینتایر هم به تبعیت از ارسطو و آکوئیناس، معتقد است که بدون داشتن وفاداری مشترک به خیر مشترک، هیچ معیار مشترکی از شایستگی نمی‌تواند وجود داشته باشد. نظریه پردازان لیبرال، نظیر نوزیک و رالز نمی‌توانند «... چنین جایگاه مهمی، یا به واقع، هیچ نوع جایگاهی را برای شایستگی در مورد عدالت و بی‌عدالتی» بپذیرند. به عبارت مک‌اینتایر:

رالز می‌پذیرد که آن دسته از عقایدی راجع به عدالت که مبتنی بر فهم عرفی اند عدالت



1. Ronald Myles Dworkin

را با شایستگی مرتبط می‌دانند، اما استدلال می‌کند که اولاً، ما نمی‌دانیم که هر کسی شایستگی چه چیزی را دارد، مگر این‌که پیش از این قواعد، عدالت را تدوین کرده باشیم (و به همین جهت، نمی‌توانیم فهمان را از عدالت بر شایستگی بنا کنیم) و ثانیاً، وقتی که قواعد عدالت را تدوین کرده باشیم، معلوم می‌شود که به هر تقدیر، شایستگی محل بحث نیست، بلکه تنها توقعات مشروع محل بحث‌اند (مک‌اینتایر، ۱۳۹۳، ص ۴۱۷-۴۱۸).

به ادعای مک‌اینتایر، نوزیک این مفهوم شایستگی را از نظریه خویش کنار گذاشته است؛ «صراحت نوزیک کمتر است، اما طرح عدالت، چون منحصرأً مبتنی بر استحقاق‌ها^۱ است نمی‌تواند جایگاهی برای شایستگی قائل شود (مک‌اینتایر، ۱۳۹۳، ص ۴۱۸). بنابراین، برای مک‌اینتایر، سنت لیبرال - چنان‌که توسط برخی از این نویسندگان بیان شده است - با حذف این معیار مشترک عدالت که به واسطه سرسپردگی جمعی به برخی از خیرات مشترک بود، امکان بحث و جدل و استدلال منطقی در مورد مسائل مربوط به عدالت را از بین بردند. او معتقد است که بحث مدرن درباره عدالت و اخلاق، شبه بحث^۲ است؛ زیرا مدرنیته، جوامع مدرن را از معیارهای مشترک عقلانیت که برای بحث‌های واقعی در مورد چنین مسائلی ضروری بود، بر کنار می‌داند. «عدالت» - طبق برداشت مک‌اینتایر - وسیله اجتماع برای تأمین خیر مشترک است. بنابراین، عدالت، نقش‌ها را در بین اعضایی که در تعقیب این خیرات هستند تعیین می‌کند و به آنها واگذار می‌کند (Leahy, 2004, pp. 161-165). برای مک‌اینتایر اهمیت خیر مشترک این است که آن توسط افراد با همکاری هم، یعنی از طریق اعضای خانواده، از طریق کارگری، از طریق شهروندی و غیره به دست می‌آیند؛ نه به‌طور فردی. اگر جوامع برای تحقق چنین خیراتی فعالیت می‌کنند، باید منصفانه و با مشروعیت به این خیرات که در آن همه صداهای مربوطه شنیده می‌شوند، توجه کنند (Kretz & Lenne, 2018, p. 133). به نظر مک‌اینتایر، در سنت مدرن مبحث خیر مشترک کنار گذاشته شده است و به حقوق فردی توجه کرده‌اند، اما در سنت ارسطویی - توماسی، مسئله خیر مشترک بسیار دارای اهمیت بود. جامعه سیاسی که ارسطو و آکوئیناس در آن زیست می‌کردند، زمینه‌ساز این نوع تفکر بود و بنابراین، این نکته را هم در مورد ارسطو و هم در مورد آکوئیناس باید در نظر گرفت که زمینه‌ای که آنها به خیر مشترک فکر و فرد را به آن هدایت

1. entitlements

2. pseudo-debates

می‌کردند، نوعی از جامعه سیاسی بود که دیگر در جهان مدرن وجود ندارد. به بیان مک‌اینتایر:

جامعه سیاسی ارسطو و آکوئیناس، آن چیزی بود که ارسطو از آن به‌عنوان «پولیس»^۱ و آکوئیناس به‌عنوان «شهر خدا»^۲ سخن می‌راند. هنگامی که چنین جامعه‌ای به‌درستی شکل گرفته باشد و افراد در آن به‌درستی کار کنند، هم حکومت و هم حاکمان به اهدافشان، یعنی دستیابی به خیر مشترک نائل می‌شدند. این حکومت و حاکمان قادر به انجام این کار هستند؛ زیرا از طریق مشارکت در جامعه سیاسی بود که آنها را قادر می‌ساخت تا انواع خیرات مشترک و فردی در زندگی خودشان را نظم دهند؛ دستیابی به آن تمایلات که همان فضایل باشد آنها را به سمت هدف غایی‌شان هدایت می‌کرد. از این‌رو، آنچه از این شرح فهمیده می‌شود آن است که این امر در جامعه سیاسی مدرن کنار گذاشته شده است (MacIntyre, 2016, p. 176).

قانون طبیعی

۱۳۵

زمانی که مک‌اینتایر در باب دلایل برای عمل^۳ می‌اندیشید به نظریه قانون طبیعی روی آورد. از نظر او، یکی از نقص‌هایی که فلسفه مدرن و نظریه لیبرالیسم دارد، همین عدم فهم دقیق از دلایل برای عمل بود. او معتقد است در سنت ارسطویی-توماسی فهم دقیقی که از انسان داشتند، توانستند دلایل برای عمل را به‌خوبی تشریح کنند. دلایل برای عمل در سنت ارسطویی-توماسی بر اصل بنیادین عقل عملی، یعنی «آنچه خیر است باید دنبال شود و آنچه شر است باید از آن اجتناب ورزید» استوار است. در دیدگاه مک‌اینتایر، نسبت به نظریه قانون طبیعی می‌توان به سه روش اشاره کرد که در تقریرش از آنها استفاده کرده است:

الف) تفسیر قانون طبیعی در سنت ارسطویی-توماسی

مک‌اینتایر با احیای اندیشه ارسطو و آکوئیناس، انسان‌شناسی را بر گرایش‌های روان‌شناختی و زیست‌شناختی مبتنی کرده که انسان‌ها را به‌عنوان حیوان وابسته و عاقل و کُش‌گر در نظر می‌گرفته

1. Polis
2. Civitas
3. reasons for action





است. از نظر او، هویت انسانی «در درجه اول... جسمانی و بنابراین، هویت حیوانی دارد و با اشاره به آن هویت است که همبستگی روابط ما با دیگران تعریف شده است» (MacIntyre, 1999, p. 8). انسان‌ها مانند دیگر حیوانات هوشمند، زندگی‌شان آسیب‌پذیر و در طول زندگی با بیماری و پیری روبرو می‌شوند. همچنین مانند دیگر حیوانات اجتماعی، در گروه‌ها شکوفا می‌شوند و یاد می‌گیرند که احساسات خود را کنترل کنند و با هماهنگی با دیگران از طریق آموزش و پرورش در یک جامعه عمل کنند (MacIntyre, 1999, p. 8).

مک‌این‌تایر - به تبعیت از آکوئیناس - قانون طبیعی را مجموعه‌ای از اصولی می‌داند که انسان‌ها می‌توانند در زندگی‌شان آنها را به کار گیرند، اشاره می‌کند:

برای آکوئیناس، اصول قانون طبیعی به دو دسته تقسیم می‌شوند: اصول اولیه^۱ و اصول ثانویه^۲. اصول اولیه، ما را ملزم می‌کنند تا اهداف خاصی را پیگیری کنیم و از شرور متناظر با آن جلوگیری کنیم. اصول اولیه، شامل اصولی هستند که کشتن (قتل)، سرقت و دروغ را منع می‌کنند. دسته دیگر اصول ثانویه، اصولی هستند که برای به‌کارگیری اصول اولیه در موارد خاص در شرایط اجتماعی خاص لازم هستند. برای مثال، اصل اولیه قانون طبیعی این است که حاکمان باید هر کاری را که لازم است برای تأمین امنیت و دفاع از قلمروی که مسئولیت دارند، انجام دهند، اما لوازمی که آنها باید برای دفاع از قلمروشان داشته باشند، در زمان و مکان متفاوت خواهد بود. بنابراین، اصول ثانویه قانون طبیعی از جامعه‌ای به جامعه دیگر و گاهی در درون جوامع متفاوت است؛ در حالی که اصول اولیه برای همه جوامع در همه زمان‌ها یکسان است (MacIntyre, 2009, p. 89).

بنابراین، مک‌این‌تایر - به تبعیت از آکوئیناس - معتقد است اصول اولیه قانون طبیعی، همگی بیانی از اصل نخستین عقل عملی اند: «خیر باید انجام شود و از شر باید اجتناب ورزید». به بیان او:

به تبع این اصل بنیادین، خیراتی که ما انسان‌ها دنبال می‌کنیم، سه نوع هستند: نخست، باید خیرات مربوط به طبیعت فیزیکی یا جسمی، یعنی آن خیری که زندگی و سلامتی مان را حفظ می‌کند، دنبال کنیم و باید از خطراتی که سلامتی جسمی مان را تهدید می‌کنند، اجتناب ورزیم. دوم، خیراتی که مربوط به طبیعت حیوانی هستند که شامل خیرات مربوط به فعالیت تولید مثل و خیرات مربوط به پرورش و مراقبت از فرزندان اند. و سوم خیراتی که متعلق به طبیعت عقلانی اند؛ خیرات مربوط به دانش،

1. Primary Precept
2. Secondary Precepts

پرستش خدا و خیرات مربوط به زندگی اجتماعی است (MacIntyre, 2006, p. 64).

مک‌اینتایر با احیای فلسفه آکوئیناس، معتقد است هنگامی افراد به عنوان حیوان ناطق شناخته می‌شوند که محدودیت‌هایشان را بهتر درک کنند و زندگی خودشان را به عنوان مجموعه‌ای از فعالیت‌های مبتنی بر همکاری با دیگران بهتر ببینند. برای مک‌اینتایر، تصمیمات به‌طور پیشینی، مستقل از جامعه ایجاد نشده یا اعمال اجتماعی صرفاً انتزاعی نیستند؛ بنابراین، قانون طبیعی نه تنها مجموعه‌ای قواعدی است که در موارد سخت و دشوار^۱ کاربرد دارد، بلکه مجموعه قواعدی از اعمالی است که انسان‌ها در زندگی روزمره‌شان به تصویر می‌کشیدند که انعکاسی از گرایش‌های زیست‌شناختی و روان‌شناختی‌شان است.

مک‌اینتایر در مواجهه با تفاسیر روشنفکران - که قوانین طبیعی را به‌عنوان فهم عقلانی صوری و انتزاعی درک می‌کنند - علاقه‌مند به فرایند یادگیری «شخص عادی»^۲ قانون طبیعی است. مک‌اینتایر عمدتاً با ایده‌های برخی از نویسندگان نظیر جان فینیس^۳ و گرمان گریسیز^۴ مخالف بود که می‌خواستند راه و روش تومیس را به مدرنیته باز کنند و فلسفه تومیس را با مدرنیته آشتی دهند و همچنین مخالف کسانی مثل مایکل اس. مور^۵ بود که دارای دیدگاه شناختی^۶ از قوانین طبیعی

۱۳۷

1. *hard cases*
2. plain person
3. John Finnis
4. Germain Gabriel Grisez
5. Michael S. Moore

۶. علاوه بر مور کسانی مثل رالف مک‌ینرنی (Ralph McInerney) معتقد است که درک ما از قانون طبیعی مستقل از بستر اجتماعی ماست؛ تا جایی که همه انسان‌ها بدون در نظر گرفتن زمینه‌های اجتماعی خود، به دلیل داشتن ظرفیت‌های خاص شناختی، از آن چیزی که قانون طبیعی شناخته می‌شود درک می‌کند. بنابراین، برای او درک قانون طبیعی به‌نوعی بی‌زمان است. محیط اجتماعی فقط فرصتی است که ما قانون طبیعی را درک می‌کنیم، در مقابل کسانی مثل پاملا هال (Pamela Hall) معتقدند که درک قانون طبیعی در بافت تاریخی و در نتیجه تجربیات جمعی و فردی صورت می‌گیرد. به اعتقاد هال، اگرچه انسان‌ها در پی کمال و سعادت و بر اساس طبیعتشان تلاش می‌کنند، آنها قانون طبیعی را فقط با گذشت زمان و درون یک بافت تاریخی خاص زیست شده، به‌صورت نهادینه در آمده است ترویج می‌کنند. اگر چه ممکن است انسان‌ها در مورد سعادت‌مند شدن‌شان اشتباه کنند، اشتباهی که می‌تواند در طول قرن‌ها پابرجا بمانند. هال این را با موضع ضمنی آکوئیناس در بحث درباره آلمانی‌های باستان که در مورد دزدی (سرقت را مجاز می‌دانستند) فقط پس از نسل‌ها از تجربه و تغییر در محیط فهمیدند که اشتباه است. بنابراین، انسان‌ها ساختار قانون طبیعی را به‌تدریج در طول زمان در یک بستر اجتماعی خاص حیات که در یک اجتماع خاص با یک تاریخ خاص از طریق تأمل بر تجربیات فردی و جمعی زیست شده درمی‌یابند. به گفته هال، قانون طبیعی از طریق «تأمل بر خواسته‌ها، گزینش‌ها، اشتباهات و موفقیت‌ها خودمان و پیشینیان» دریافته می‌شود (Mccluskey, 2013, pp. 159-160).

بود؛ زیرا آنها فرایند یادگیری شخص عادی را نادیده می‌گرفتند.

«اشخاص عادی» برای قرن‌ها، وجود قوانین طبیعی و عدالت مبتنی بر قانون طبیعی را پذیرفته‌اند، اما اگر قانون طبیعی بر اساس الگوی انسان‌شناختی ارسطویی-توماسی، یعنی شخص دارای بدن فیزیکی (دارای گوشت و خونی) نباشد، بلکه بر اساس الگوی سوژه استعلایی باشد، انتظاراتشان از عدالت برآورده نمی‌شود و این انتظاراتشان از عدالت می‌تواند صرفاً صوری و خالی از محتوای انسان‌شناسانه واقعی باشد. برای مک‌اینتایر، اگر انسان‌ها با طبیعت عقلانی و حیوانی - که دارای محدودیت‌هایی هستند - تشخیص داده نشوند، نمی‌توانند ایده خدا را بپذیرند؛ همان‌طور که سنت لیبرال مدرن بر انسان تأکید می‌کند که می‌تواند همه محدودیت‌هایش را حل کند، تقریباً تا جایی که انسان جای خدا می‌نشیند. این سنت، انسان‌ها را به‌عنوان موجودی می‌داند که توانایی فراتر رفتن از شرایط طبیعی خود را دارند. انسان‌ها در این جهان‌بینی به‌طور طبیعی عمل نمی‌کنند و به همین دلیل، دوراهی‌ها و اختلافات اخلاقی برایشان به وجود می‌آید. این اختلافات را نمی‌توان تنها با افزایش قانون‌گذاری یا دادرسی حل کرد. برای مک‌اینتایر، قانون طبیعی بر اساس قوانین همزیستی مطابق با تمایلات انسان عادی است. این مدل دارای تأثیرات سیاسی است و کاملاً مخالف دولت-ملت لیبرال است (Ramis-Barceló, 2013, pp. 197-200).

ب) انتقاد از تفسیرهای مختلف قانون طبیعی معاصر

مک‌اینتایر نظر متفکرانی همچون جان فینیس و هربرت هارت را در خصوص نظریه قانون طبیعی مورد نقد قرار می‌دهد. به عقیده جان فینیس، قانون طبیعی می‌تواند بدون اشاره به طبیعت یا اراده یا وجود خداوند شناخته شود. به باور مک‌اینتایر، در بسیاری از قرائت‌های معاصر قانون طبیعی - از جمله قرائت فینیس - اشتباه اصلی ناشی از تلاش برای پذیرفتن و همراه کردن آن با فرهنگ مدرن است. طبق شرح مک‌اینتایر از قانون طبیعی در مقاله «نظریه قانون طبیعی در فرهنگ مدرنیته پیشرفته»^۱:

الف) انسان، دارای طبیعت عقلانی است که از آن مجموعه‌ای از اصول استنتاج می‌شود که باید رعایت شده تا خیر فردی از طریق آن به دست آید.

1. Theories of Natural Law in the Culture of Advanced Modernity

ب) هر سیستم حقوقی باید قوانین خودش را دقیق تبیین کند و ابزاری ارائه دهد که بر مبنای آنها بتواند انسان‌ها را به اطاعت وادارد.

اگر چه تمام تبیین‌های معاصر در مورد قانون طبیعی این دو نکته را بیان می‌کنند، آنها در برداشت‌شان از عقلانیت، ماهیت، اصول و عملکرد قانون متفاوت هستند. سنتی که ایده‌های مک‌اینتایر را پشتیبانی می‌کند، سنت فضایل است که ابتدا با ارسطو مطرح شد و سپس در سنت آگوستین و سنت توماس آکویناس بازآفرینی شد. مک‌اینتایر تأکید می‌کند که این سنت چارچوب ایده‌آل برای تحقق کامل زندگی انسانی است و در تضاد با مدرنیته قرار می‌گیرد. او توضیح می‌دهد که سنت ارسطویی در قرن شانزدهم کنار گذاشته می‌شود و سنت لیبرالیسم شکل می‌گیرد. عقل‌گرایی و تجربه‌گرایی انگلیسی و روشنگری صرفاً گام‌های طبیعی‌اند که منجر به برداشت‌های اخلاق پوزیتیویستی می‌شوند که جامعه مدرن به نمایش گذاشته است (Mauri, 2008, pp. 259-260).

مک‌اینتایر در جای دیگری از مقاله مذکور ادعا می‌کند که «نظریه مدرن قانون طبیعی - که با فرهنگ مدرن همساز است - حظی از واقعیت ندارد و آنچه مهم‌تر است این است که نظریه مدرن قانون طبیعی، نمی‌تواند با واقعیت سازگار باشد». یک مثال از چنین نظریه‌ای، قانون طبیعی است که در دل پوزیتیویسم قانونی هربرت هارت ارائه شده است. برای هارت، قانون طبیعی وجود دارد، اما برای ارزیابی سیستم‌های حقوقی مجاز نیست. اشکال این دیدگاه‌های معاصر این است که آنها از ایده قانون طبیعی فراگیر بی‌بهره هستند یا دست‌کم به‌طور گسترده‌ای به دلایل اشخاص عادی توسل نمی‌جویند. به این ترتیب، دیگر نمی‌توانند به عنوان یک معیار مشترک و عمومی برای ارزیابی سیستم‌های قانونی، خوب عمل کنند.

مک‌اینتایر بیشتر تأکید می‌کند که قانون طبیعی مبتنی بر سنت، پرسش‌های نظیر اینکه «خیر من چیست؟ خیر مشترکمان چیست؟» هم به صورت عملی و هم نظری پاسخ می‌دهد. طبق آموزه قانون طبیعی مبتنی بر سنت، خیرات فردی و جمعی افراد از طریق روابطشان حاصل می‌شود و این آموزه بر مبنای این اصل بنیادین طبیعی که «خیر باید دنبال شود و از شر باید اجتناب ورزید» شکل گرفته است.

نظریه قانون طبیعی به‌وسیله فلاسفه جریان‌ساز مدرن به عنوان دشمن آزادی فردی ملاحظه می‌شد، اما همان‌طور که مک‌اینتایر به‌درستی اشاره کرده است، قائلین به این نگاه فرض را بر این امر استوار می‌کنند که افراد عادی به شناخت اصول و قواعد دسترسی ندارند، آنها قادر به حل اختلافات خودشان نیستند و بنابراین، باید به وسیله حقوقدان متخصص حل شود تا اصول و



قواعد درست را به آنها بفهمانند، اما او معتقد است که اصول قانون طبیعی در تمایلات انسان عادی نمایان می‌شود و توجه به این جنبه، اعضای جامعه را قادر می‌سازد تا به‌طور عقلانی در مورد بهترین راه‌های به دست آوردن خیر مشترک‌شان فکر کنند (Każmierczak, 2018, pp. 368-369).

هارت در مقاله «آیا هیچ‌گونه حقوق طبیعی وجود دارد؟»^۱ به وجود قوانین طبیعی اشاره کرده است؛ به‌ویژه این که همه افراد برای تحقق آرمان‌هایی همچون حقوق طبیعی، آزادی و... وجود قانون طبیعی را لازم می‌دانند؛ ایده‌ای که در کتاب مفهوم قانون^۲ بدان پرداخته نشده است. مک اینتایر بیش از این در مورد غفلت هارت شرح و تفصیل نمی‌دهد، اما استدلال می‌کند که قانون طبیعی در گرایش‌ها و عادات پدیدار می‌شود. تمایلات برای همه مشترک است و به همین دلیل، همانند مسئله آزادی که هارت به اثبات رسانده است، گرایش‌ها و تمایلات دیگری نیز وجود دارند که اساس حقوق طبیعی قرار می‌گیرند که انسان‌ها برای دستیابی به آن تلاش می‌کنند. مک اینتایر در مقاله «آیا هیچ‌گونه قانون طبیعی وجود دارد؟»^۳ استدلال می‌کند که ممنوعیت برده‌داری باید طبق قانون طبیعی باشد، به همان علت که حق برابری همه، طبق آزادی است.

مک اینتایر اشاره می‌کند که چگونه یک نظریه مانند نظریه هارت نیاز به محتوای وسیع‌تری از قانون طبیعی دارد و اگر آن قانون طبیعی از گرایش‌های زیست‌شناختی و روان‌شناختی انسان‌ها پیروی کند، می‌توان آن را برای اصلاح رابطه بین اخلاق و قانون به‌کار گرفت. به‌طور مشابه، اگر مفاهیم عدالت و حقوق به‌طور معمول از تمایلات طبیعی انسان عادی سرچشمه گرفته باشند با واقعیت‌های انسان‌شناختی ارتباط بیشتری خواهند داشت. مک اینتایر استدلال می‌کند که تنها در جوامع مشابه شهر خدای آکوئیناس یا پولیس یونانی ارسطویی، می‌توان فراگیری عملی فضایل را داشت که از این گرایش‌های طبیعی برمی‌آیند. با دولت-ملت مدرن فراگیری این عادات منحل شده و آنها به چیزی صرفاً غیر شخصی و صوری و انتزاعی تبدیل شده‌اند (Ramis-Barceló, 2013, p. 196).

ج) توضیح چگونگی شناخت کاربست قانون طبیعی در زندگی اخلاقی

مک اینتایر معتقد است که انسان‌ها می‌توانند قانون طبیعی را بدون هیچ تلاش عقلانی دریابند.

1. "Are There Any Natural Rights?"

او در تقابل با مقاله هارت، تمعناً مقاله‌اش را این‌گونه نام‌گذاری کرد.

2. The Concept of Law

3. Are There Any Natural Rights?

البته، مخالفان مک‌ایتایر نیز معتقدند «افراد عادی» قادر به درک صحیح قانون طبیعی نیستند، اما به اعتقاد او، اگر افراد عادی از خیرات درونی اعمالشان پیروی کنند، قادر به پیروی یا حفظ یک بحث منطقی هستند و به راحتی اصول قانون طبیعی را درمی‌یابند. بنابراین، اصل بنیادین عقل عملی، بر انجام دادن خیر و اجتناب ورزیدن از شر مبتنی است که به معنای نخستین دلیل برای عمل در «افراد عادی» است.

این واقعیت که قانون طبیعی راهنمایی برای عمل است و عمل مطابق با گرایش‌ها و تمایلات طبیعی است. مطابق با دیدگاه نویسندگان شناخت‌گرا (افرادی همچون گریسیز، فینیس و... ادعا می‌کنند که قانون طبیعی یک فرایند فهم عقلانی است) پذیرش قانون طبیعی یک عملکرد انتزاعی است و معتقدند که «افراد عادی» نمی‌توانند این اصول را درک کنند. مک‌ایتایر معتقد است چنین چیزی ممکن است و بنابراین، انسان‌های عادی می‌توانند به یک‌دیگر آموزش دهند و در بحث‌های منطقی می‌توانند اصول قانون طبیعی را دریابند. «توماس‌گرایان کلاسیک»^۱ به دفاع از تقدم الهیات در درک قانون طبیعی تمایل دارند، اما متفکران «نوکلاسیک»^۲ بر آنند که قانون طبیعی به وسیله عقل فهمیده می‌شود و مستقل از الهیاتی است که گرایش نزدیک به کانت دارد. آنها نگرش باز به مدرنیته دارند و سعی می‌کنند نظریه حقوق بشر^۳ مدرن را حفظ کنند، وجود مغالطه طبیعت‌گرایانه^۴ (ممنوعیت استنتاج الزامات عملی از ادعاهای عقل نظری) را قبول می‌کنند و در پی ارتباط بین کانت و آکوئیناس هستند.

مک‌ایتایر در تمایلات ضد مدرنیته «توماس‌گرایان کلاسیک» و همچنین ردیه‌شان بر حقوق بشر سهیم است. با این حال، مانند متفکران «نوکلاسیک»، استقلال فلسفه را از الهیات حفظ می‌کند و به‌رغم تومیسم بودن، تقریباً به کانت و جان استوارت میل نزدیک می‌شود و بدین ترتیب نشان می‌دهد که برخی ایده‌های آنها را می‌توان حفظ کرد و بهبود بخشید. او به‌رغم جایگاهش به‌عنوان یک فیلسوف تومیست، معتقد است که بررسی قانون طبیعی، موضوعی است که در آن فلسفه به مداخله الهیات نیاز ندارد. بر این اساس، ایده‌های الهیاتی از ایده‌هایی حمایت می‌کنند که خود فلسفه نیز فی‌نفسه می‌تواند به آنها برسد. مک‌ایتایر - بر خلاف ژان پورتر^۵ و متکلمان دیگر - از توانایی

1. classical thomists
2. neoclassical
3. human rights
4. naturalistic fallacy
5. Jean Porter



مستقل فلسفه برای شناخت قانون طبیعی دفاع می‌کند (Ramis-Barceló, 2013, pp. 196-2002).

به‌طور خلاصه، نگاه احیاگرایانه مک‌اینتایر در نظریه قانون طبیعی سهم مهمی در سه حوزه دارد: نخست این که توضیحاتی در مورد چگونگی درک قانون طبیعی ارائه می‌دهد؛ دوم این که مک‌اینتایر نشان می‌دهد که چگونه قانون طبیعی به‌عنوان یک عمل - که انسان را به پیروی از خیر و اجتناب از شر ترغیب می‌کند - می‌تواند نقش مهمی در حل اختلافات اخلاقی ایفا کند؛ و در نهایت، مک‌اینتایر کثرت تدوین و تصویب قوانین در دنیای کنونی را به دلیل فقدان فضایل اخلاقی و فقدان تعهد به عمل قانون طبیعی می‌داند.

نتیجه

در این مقاله شاهد آن بودیم که چگونه نگاه احیاگرایانه مک‌اینتایر نسبت به سنت ارسطویی-توماسی سبب شد که او به نقد سنت لیبرالیسم و فلسفه فیلسوفان مدرن پردازد و نشان دهد که فیلسوفان مدرن سعی کردند مفاهیم اخلاقی را از بار واقعی که در بستر سنت، تاریخ و انسان‌شناسی مبتنی بر حیوان ناطق ناشی می‌شد، جدا کنند و در بستری قرار دهند که دیگر آن معنای واقعی را که در آن سنت‌ها بودند، نتوان در آنها یافت. به عقیده مک‌اینتایر، فیلسوفان مدرن مفاهیمی جدید و انتزاعی (مثل حق، وظیفه، منفعت و حقوق بشر) را به وجود آوردند و بر سنت‌های دیگر تحمیل کرده‌اند و حقایقی برای سنت‌های دیگر قائل نیستند؛ زیرا آنها در پی این بودند که نشان دهند مفاهیم به کارگرفته‌شده از سوی ایشان، حظی از حقیقت دارد که سنت‌های دیگر هنوز به آن درجه از قوت نرسیده‌اند و به همین دلیل، سنت‌های دیگر باید از آنها بهره بگیرند و در حقیقت، به‌زعم آنان، یک سنت برتر و بحق وجود دارد که همان سنت لیبرالیسم است. مک‌اینتایر معتقد است مفاهیمی مثل فضیلت، عدالت و قانون طبیعی با همان بار و معنای سنت ارسطویی-توماسی می‌تواند خط‌مشی‌ای به انسان‌ها بدهد که در هر جامعه و آداب و رسوم و سنتی که هستند، زندگی‌شان را به نحو درست به سمت خیرات جامعه هدایت کنند. این زندگی نیاز به تبیینی از انسان‌شناسی داشت که با انسان‌شناسی مدرن متفاوت است. انسان‌شناسی که این سنت استفاده می‌کرد، استعلایی نیست که بر امر پیشینی و انتزاعی مبتنی باشد، بلکه به عبارتی، انسان دارای جسم و حیوان وابسته اجتماعی است که در اجتماع برای رسیدن به خیر مشترک، عمل می‌کند. بنابراین، محور دلایلی که این انسان‌ها برای عمل انتخاب می‌کردند، خیر



۱۴۲

مشترک اجتماع بود. به همین جهت، فضیلت و عدالت در این سنت حول محور خیر می‌چرخد تا پاسداری بر خیر مشترک باشد؛ زیرا عدالت و فضیلت در فعالیت‌های جمعی انسانی ظهور و بروز می‌یافت که بر خیرات مبتنی بر برتری یا خیرات درونی استوار بودند و خیرات بیرونی یا خیرات مبتنی بر کارآمدی که در مناسبات انسانی وجود داشت، بر اساس این خیرات درونی یا خیر مبتنی بر برتری معنا می‌یافت. در حالی که در اندیشه و افعال انسانی در دنیای مدرن خیرات درونی و مبتنی بر برتری بر محور خیرات بیرونی یا خیرات مبتنی بر کارآمدی قرار گرفته و گویی این خیرات درونی یک امر طفیلی برای فعالیت انسانی شده‌اند؛ زیرا هدف فلسفه مدرن، خیر فردی و ارضای نیازهای فردی از هر نوعی خیر بیرونی بوده است. نظریه عدالت و نظریه فضیلت مبتنی بر خیر مد نظر مک‌اینتر، بر انسان‌شناسی‌ای استوار شده‌اند که بنیان‌شان را می‌توان در نظریه قانون طبیعی ارسطویی-توماسی یافت. مک‌اینتر - بر اساس عقلانیت عملی که در سنت ارسطویی-توماسی بود - دریافت که طبیعت خاص انسانی در فعالیت‌هایش، بر اساس اصل بنیادین عقل عملی، عمل می‌کند؛ اصل بنیادین عقل عملی همان «خیر باید پیروی شود و از شر باید اجتناب ورزید» بود و همین اصل بنیادین را انسان عادی در زندگی شخصی خویش به کار می‌گیرد.



۱۴۳

فهرست منابع

- مک‌اینتر، السدیر. (۱۳۹۳). در پی فضیلت؛ تحقیقی در نظریه اخلاقی. (ترجمه: حمید شهریاری و محمد علی شمالی). تهران: انتشارات سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت).
- Angier, T. (2011). Alasdair MacIntyre's Analysis of Tradition. *European Journal of Philosophy*, 22(4), 540-572. <https://doi.org/10.1111/j.1468-0378.2011.00505.x>
- Kaźmierczak, P. (2018). Alasdair MacIntyre's Concept of Natural Law. *Espiritu: Cuadernos Del Instituto Filosófico de Balmesiana*, 67(156), 363-371.
- Kretz, D., & Lenne, G. (2018). Review of Alasdair MacIntyre's, *Ethics in the Conflicts of Modernity An Essay on Desire, Practical Reasoning, and Narrative*, Cambridge: Cambridge University Press, 2016, 332 p. *Raisons politiques*, 69(1), 129. <https://doi.org/10.3917/rai.069.0129>

- Leahy, M. (2004). Is social justice possible?: Hayek, Rawls, MacIntyre, Taylor critically examined.
- Lutz, C. S. (2004). Tradition in the Ethics of Alasdair MacIntyre: Relativism, Thomism, and Philosophy. Rowman & Littlefield.
- Lutz, C. S. (2012). *Reading Alasdair MacIntyre's After Virtue* (1st edition). Continuum International Publishing Group.
- Lutz, C. S. (n.d.). *MacIntyre* | *Internet Encyclopedia of Philosophy*. Retrieved September 20, 2021, from <https://iep.utm.edu/mac-over/>
- MacIntyre, A. (1951). *The Significance of Moral Judgements*. MA thesis, University of Manchester
- MacIntyre, A. (1957). What Morality Is Not. *Philosophy*, 32(123), 325-335. <https://doi.org/10.1017/S0031819100051950>
- MacIntyre, A. (1978). *Against the Self-Images of the Age: Essays on Ideology and Philosophy* (1st edition). University of Notre Dame Press.
- MacIntyre, A. (1988). *Whose Justice? Which Rationality?* (1st edition). University of Notre Dame Press.
- MacIntyre, A. (1988). *Whose Justice? Which Rationality?* (1st edition). University of Notre Dame Press.
- MacIntyre, A. (1998). A Short History of Ethics: A History of Moral Philosophy from the Homeric Age to the Twentieth Century, Second Edition (1st edition). University of Notre Dame Press.
- MacIntyre, A. (2006). *Ethics and Politics: Selected Essays Vol. 2*. Cambridge University Press.
- MacIntyre, A. (2016). *Ethics in the Conflicts of Modernity: An Essay on Desire, Practical Reasoning, and Narrative*. Cambridge University Press. <https://doi.org/10.1017/9781316816967>
- MacIntyre, A. C. (2009). God, Philosophy, Universities: A Selective History of the Catholic Philosophical Tradition. Rowman & Littlefield Publishers.
- Mason, A. (1996). MacIntyre on Modernity and How It Has Marginalized the Virtues. In R. Crisp (Ed.), *How Should One Live? Essays on the Virtues* (pp. 191-209). Oxford University Press.
- Mauri, M. (2008). Alasdair MacIntyre: On Natural Law. In M. Silar & J. M. Torralba (Eds.), *Natural Law: Historical, Systematic and Juridical Approaches* (Unabridged edition, pp. 259-265). Cambridge Scholars Publishing.



۱۴۴

- Mccluskey, C. (2013). Thomism. In *The Oxford Handbook of the History of Ethics* (pp. 147-167). Oxford University Press.
<https://doi.org/10.1093/oxfordhb/9780199545971.001.0001>
- Mela, L. (2011). MacIntyre on Personal Identity. *Public Reason*, 3(1), 103-113.
- Miller, D. (1984). Virtues and Practices. *Analyse & Kritik*, 6(1), 49-60.
<https://doi.org/10.1515/auk-1984-0104>
- Miller, D. (1994). Virtues, Practices and Justice. In J. Horton & University of York (Eds.), *After MacIntyre: Critical perspectives on the work of Alasdair MacIntyre*. Blackwell Publishers Ltd.
- Ramis-Barceló, R. (2013). Alasdair MacIntyre on Natural Law. In *The Threads of Natural Law: Unravelling a Philosophical Tradition* (pp. 191-209). https://doi.org/10.1007/978-94-007-5656-4_12
- Ryle, G. (2009). *Collected Essays 1929 - 1968: Collected Papers Volume 2* (1st edition). Routledge.
- Ward, R. (2017). *Virtue in Practice: The Concept of Virtue in Alasdair MacIntyre*. Rome: Ateneo Pontificio Regina Apostolorum | Regina Apostolorum. Department of Philosophy



۱۴۵



پښتونستان ښار، پښتونستان
پښتونستان ښار، پښتونستان